

بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیزم

۱

برای اهمیت بین المللی انقلاب روس چه مفهومی می توان قائل شد؟

پس از آن که پرولتاریا قدرت سیاسی را در روسیه به دست آورد (۲۵ اکتبر مطابق تقویم قدیم و ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ مطابق تقویم جدید) در ماه های نخستین ممکن بود چنین به نظر رسد که فرق عظیم بین روسیه ی عقب مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب ما شبیه خواهد نمود. ولی اکنون ما تجربه ی بین المللی بس قابل ملاحظه ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی می دهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده بلکه اهمیت بین المللی دارد. منظور من از اهمیت بین المللی در این جا معنای وسیع کلمه نیست: زیرا نه تنها برخی، بلکه همه ی مشخصات اصلی و بسیاری از مشخصات فرعی انقلاب ما، از لحاظ تأثیر آن در کلیه ی کشورها، اهمیت بین المللی دارد. نه، چنین اهمیتی را باید به معنای کاملاً محدود کلمه برای برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما قائل شد. بدین معنی که اهمیت بین المللی را باید در این جا به مفهوم قدر و ارزش بین المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی به مقیاس بین المللی درک نمود که در کشور ما روی داده است.

البته خطای عظیمی است هر آینه در این حقیقت مبالغه شود و بسط آن از حدود برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما فراتر رود به همین سان اشتباهست اگر این نکته از نظر دور شود که پس از آن که انقلاب پرولتری، ولو در یکی از کشورهای پیشرو، پیروز گردد. به احتمال قوی، تحول سریعی روی خواهد داد بدین معنی که روسیه اندکی پس از آن دیگر کشور نمونه وار نبوده، بلکه مجدداً کشور عقب مانده خواهد شد (هم از لحاظ «شوروی» و هم از لحاظ سوسیالیستی).

ولی در لحظه ی تاریخی کنونی وضع چنانست که نمونه ی روسی به همه ی کشورها چیزی، و آن هم چیزی بسیار مهم، از آینده ی ناگزیر و نزدیک شان نشان می دهد. کارگران پیشرو در کلیه کشورها مدت هاست این نکته را درک کرده اند- و چه بسا کمتر درک کرده و بیشتر با غریزه ی طبقه ی انقلابی آن را در یافته و احساس کرده اند. از این جاست «اهمیت» بین المللی (به مفهوم محدود کلمه) حکومت شوروی و مبانی تئوری و تاکتیک بلشویکی. سران «انقلابی» انترناسیونال دوم از قبیل کائوتسکی در آلمان اوتو بونر و فردریک آدلر در اتریش به این نکته پی نبرده اند و به همین سبب هم مرتجع و مدافع بدترین اپورتونیزم و خیانت به سوسیالیزم از کار در آمدند. ضمناً رساله ی مجهول المؤلف «انقلاب جهانی» («Weltrevolution») که در سال ۱۹۱۹ در وین منتشر گردیده است (* Ignaz Brand: Sozialistische Bücherei, Heft ۱۱) تمام سیر تفکر و تمام دانه تفکر و به عبارت صحیح تر تمام ژرفای ناتوانی فکری، خشک مغزی، دنانت و خیانت نسبت به مصالح طبقه ی کارگر را با وضوح خاصی نشان می دهد و همه ی این ها را هم در پس پرده ی «دفاع» از اندیشه ی «انقلاب جهانی» می پوشاند.

ولی بررسی مفصل تر این رساله را باید به وقت دیگری موکول نمود. در این جا فقط یک نکته دیگر را متذکر می گردیم و آن این که: در گذشته ی بسیار دور،

* - کتاب خانه سوسیالیستی، نشریه شماره ی ۱۱: ایگناتس براند. مترجم.

هنگامی که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود و راه ارتداد در پیش نگرفته بود، وقتی مسائل را به عنوان یک مورخ مورد بررسی قرار می‌داد. امکان حدوث وضعی را پیش بینی می‌کرد که در آن انقلابی‌گری پرولتاریای روس برای اروپای باختری سرمشق قرار گیرد. این در سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامی بود که کائوتسکی در «ایسکرا»ی انقلابی مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» منتشر ساخت. اینک آن‌چه که وی در این مقاله نوشته است:

«ولی در زمان حاضر» (برخلاف سال ۱۸۴۸ «می‌توان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف ملل انقلابی پیوسته‌اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی و فعالیت انقلابی نیز بیش از پیش به طرف اسلاوها می‌رود. مرکز انقلابی از باختر به خاور انتقال می‌یابد. در نیمه اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گاه‌گاه در انگلستان بود. در سال ۱۸۴۸ آلمان هم به صفوف ملل انقلابی پیوست... قرن جدید با حوادثی آغاز می‌گردد که ما را به این فکر می‌اندازد که با یک انتقال دیگر مرکز انقلابی، یعنی با انتقال آن به روسیه مواجه هستیم... روسیه که این همه ابتکار انقلابی از باختر کسب نموده است، اکنون بعید نیست که خود برای باختر منبع انرژی انقلابی گردد. بعید نیست که جنبش انقلابی شعله‌ور روسیه نیرومندترین وسیله‌ای از کار در آید که قادر باشد آن روحیه فیلیستر منشی بی‌حالاته و سیاست‌بازی حساب‌گرانه‌ای را که دارد به صفوف ما راه می‌یابد ریشه‌کن سازد و دوباره آتش اشتیاق به مبارزه و وفاداری پرشور به آرمان‌های با عظمت ما را با شعله‌ای رخشنده برافزورد. روسیه اکنون دیر زمانیست که دیگر برای اروپای باختری تکیه‌گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون می‌توان گفت که وضع درست برعکس است. اروپای باختری به تکیه‌گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل می‌گردد... اگر انقلابیون روس مجبور نبودند در آن واحد هم بر ضد تزار و هم بر ضد متفق‌وی یعنی سرمایه‌اروپا مبارزه نمایند شاید اکنون دیر زمانی بود که کار تزار را یکسره کرده بودند. امیدواریم که این بار آن‌ها موفق گردند کار هر دو دشمن را یکسره سازند و «اتحاد مقدس» جدید زودتر

از پیشینیانش درهم فرو ریزد. ولی فرجام مبارزه کنونی در روسیه هر چه باشد، باز خون و آلام زجر دیدگانی که متأسفانه شماره ی آن ها در این مبارزه فزون از حد خواهد بود به هدر نخواهد رفت. این ها جوانه های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور نموده خرمی آن ها را بیشتر و نشو و نمایشان را سریع تر خواهند کرد. در سال ۱۸۴۸ اسلاوها به مثابه ی سرمای سختی بودند که شکوفه های بهار خلق را نابود ساخت. شاید اکنون مقدر چنین باشد که آن ها به طوفانی بدل گردند که تخته یخ های ارتجاع را درهم شکند و با نیروئی دفع ناپذیر بهاری تازه و فرخنده برای خلق ها با خود به ارمغان آرد». (کارل کائوتسکی، «اسلاوها و انقلاب»، مقاله ی مندرجه در «ایسکرا» روزنامه ی انقلابی سوسیال دموکراتیک، شماره ی ۱۸، ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

هیجده سال پیش از این کارل کائوتسکی چه خوب می نوشت!